

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او ۲، جلسه ۱۲، اول سموئیل ۱۸-۲۰

© ۲۰۲۴ رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۲، اول سموئیل ۱۸، خداوند با داوود بود. اول سموئیل ۱۹ و ۲۰،
زندگی داوود است.

در درس بعدی، قصد داریم مطالب زیادی را پوشش دهیم، اول سموئیل ۱۹، ۱۸ و ۲۰. قبل از گوش دادن به این سخنرانی، شاید بهتر باشد کتاب مقدس خود را بردارید و این فصل‌ها را بخوانید تا با جزئیات و محتوای آن آشنا شوید، زیرا ما
نمی‌توانیم آیه به آیه آن را به طور دقیق بررسی کنیم. اساساً، اتفاقی که در این فصل‌ها می‌افتد این است که شائول به داوود حسادت می‌کند و به آرامی اما
مطمئناً به جایی می‌رسد که می‌خواهد داوود را به قتل برساند تا...

سلطنت و سلسله خود را حفظ کند و واقعاً برخلاف آنچه سموئیل به او گفته بود، عمل کند.

اما خداوند با داوود خواهد بود و از او حمایت خواهد کرد و در واقع، اول سموئیل ۱۸ را در گیومه اینگونه عنوان می‌کنم: «خداوند با داوود بود» زیرا این موضوع
چندین بار در این فصل بیان شده است و بدیهی است که یک موضوع اصلی است. و سپس وقتی به فصل‌های ۱۹ و ۲۰ می‌رسیم، این را نه زندگی داوود می‌نامیم
زیرا شائول بارها و بارها سعی می‌کند جان داوود را بگیرد و بسته به نحوه شمارش، می‌توانید در فصل‌های ۱۸ تا ۲۰ به نه تلاش مختلف برسید. بنابراین، خداوند
با داوود است، اما ما همچنین شاهد فرار داوود از دست شائول در موارد متعدد هستیم.

مشیت الهی، و گاهی مداخله مستقیم او، امنیت را برای داوود فراهم می‌کند. بنابراین،
بیاید با فصل ۱۸، پس از پیروزی بزرگ داوود بر جالوت و پیروزی بزرگ اسرائیل بر فلسطینیان، شروع کنیم. یوناتان، پسر شائول، همانطور که متن در فصل ۱۸
آیه ۱ می‌گوید، با داوود در یک روح قرار می‌گیرد.

آنجا پیوندی ایجاد شد و یوناتان داوود را مانند خودش دوست داشت. و یوناتان با داوود پیمان می‌بندد زیرا او را دوست دارد و در واقع ردای خود را به داوود
می‌دهد. برخی گفته‌اند که این ردای شاهانه‌ی او بوده و نمادی از این واقعیت است که او شاهزاده، پسر پادشاه و نفر بعدی در صف تاج و تخت است.

و بنابراین، اگر اینطور باشد وقتی که او آن را به داوود می‌دهد، یوناتان تصدیق می‌کند که داوود پادشاه اسرائیل خواهد بود. من مطمئنم که او می‌داند ساموئل
درباره پدرش چه گفته است. او می‌داند که خانواده‌اش قرار نیست سلسله‌ای داشته باشند، اما با این وجود، این واقعیت را می‌پذیرد.

و او متوجه می‌شود که خدا در داوود و از طریق او چه می‌کند. و خود را با داوود همسو می‌کند. همانطور که در درس قبلی گفتیم، چیزی که اینجا می‌بینیم این
است که یوناتان در تضاد با شائول قرار دارد.

اگر بحث ما در مورد موانع ادبی را به خاطر داشته باشید، یوناتان یک مانع ادبی است. یوناتان مانعی برای شائول است. شائول در برابر برنامه خدا مقاومت می‌کند.

خدا گفته است که تو صاحب سلسله نخواهی شد. در واقع، من تاج و تخت را از تو خواهم گرفت. اما شائول در برابر این امر مقاومت می‌کند.

از سوی دیگر، یوناتان واقعیت‌ها را تشخیص می‌دهد و بیشتر نگران رفاه اسرائیل است. و او می‌پند که خدا با داوود همکاری می‌کند، بنابراین به داوود وفادار می‌شود و با او عهد می‌بندد. که من مطمئنم نوعی توافق متقابل بود که در آن آنها قول دادند به یکدیگر کمک کنند.

برخی در اینجا نوعی رابطه همجنس‌گرایانه بین داوود و یوناتان دیده‌اند. این واقعاً تحمیل تفکر مدرن بر متن است. هیچ راهی وجود ندارد که متن از آن پشتیبانی کند.

کلمه عبری عشق می‌تواند به روش‌های مختلفی استفاده شود. و شما باید ببینید چه کسی فاعل و چه کسی مفعول است. همه در این فصل عاشق داوود هستند.

بله، وقتی میکائیل عاشق داوود، دختر شائول، می‌شود، این عشق یک مفهوم عاشقانه و شاید حتی جنسی دارد. اما وقتی اسرائیل داوود را دوست دارد، به این معنی است که آنها بسیار تحت تأثیر او قرار گرفته‌اند و به او وفادار هستند. و این همان چیزی است که در اینجا در مورد عشق یوناتان به داوود مد نظر است.

به او وفادار است. با او پیمان می‌بندد چون او را دوست دارد. می‌پسندد تأکید بر عشق اینجا وفاداری و فداکاری است.

و این چیزی است که مد نظر است. همچنین در فصل ۸، آیه ۵ می‌خوانیم که هر مأموریتی که شائول به داوود می‌فرستاد، او بسیار موفق بود. و شائول به او مقام والایی در ... می‌دهد.

ارتش

و سربازان و افسران از همه اینها بسیار راضی بودند. وقتی به فصل ۸، آیه ۶ می‌رسیم، نوعی بازگشت به گذشته وجود دارد. وقتی مردان پس از کشتن فلسطینی توسط داوود به خانه برمی‌گشتند، به آن نقطه از زمان برمی‌گردیم، زنان از تمام شهرهای اسرائیل برای دیدار با پادشاه شائول بیرون آمدند، در حالی که آواز می‌خواندند و می‌رقصیدند، با آهنگ‌های شاد و با دف و چنگ.

و این چیزی است که آنها می‌گویند. شائول هزاران نفر را کشته است. بنابراین، به دلاوری شائول به عنوان یک جنگجو اذعان می‌شود.

او به عنوان یک جنگجو موفقیت‌هایی داشته و هزاران نفر را کشته است. و داوود، ده‌ها هزار نفرش را. در این مرحله، داوود یک مرد تنومند، یک فلسطینی را کشته بود.

اما من فکر می‌کنم آنها پیش‌بینی می‌کنند که داوود قرار است کارهای بیشتری انجام دهد. اما در آهنگ این پیشنهاد وجود دارد که داوود از شائول فراتر رفته است. و داوود جنگجوی برتر از شائول است.

چرا آنها به این شکل نمی‌خوانند؟ شائول از ترس فلج شده بود. او داوطلب نشد که بیرون برود و با جالوت بجنگد. او از ترس فلج شده بود.

اما داوود از راه رسید و او [در آن زمان] نبود. و او بیرون رفت و جنگجوی فلسطینی را شکست داد و اسرائیل را از وضعیت بسیار سختی که در آن قرار داشتند، نجات داد. و بنابراین طبیعتاً، مردم داوود را به عنوان فرد برتر در نظر می‌گرفتند.

خب، همانطور که می‌توانید تصور کنید، این به مذاق شائول خوش نمی‌آید. به ما گفته شده که او بسیار بسیار عصبانی بوده و این او را ناخشنود کرده است. و او گفته که آنها ده هزار نفر را به داوود نسبت داده‌اند و فقط هزاران نفر را به من نسبت داده‌اند.

او جز پادشاهی چه چیز دیگری می‌تواند به دست آورد؟ او در آستانه تصاحب تاج و تخت از من است. و به ما گفته شده که از این زمان به بعد، شائول داوود را از نزدیک زیر نظر داشت. او بسیار بسیار مشکوک شده است.

بنابراین، موفقیت بزرگ داوود در برابر فلسطینیان به طور کامل در اسرائیل جشن گرفته نمی‌شود. شائول، پادشاه، از روند اوضاع راضی نیست و حسادت می‌کند. سپس می‌خوانیم که روح پلید از جانب خدا بر شائول نازل می‌شود.

و او در خانه نبوت می‌کند در حالی که داوود طبق معمول نقش دروغگو را بازی می‌کند. و شائول نیزه‌ای در دست دارد. و آن نیزه را می‌گیرد و آن را به سمت داوود پرتاب می‌کند.

او می‌گوید که داوود را به دیوار خواهم کوبید. اما متن به ما می‌گوید که داوود از او گریخت. داوود از نیزه جاخالی داد.

و سپس متن به دو بار اشاره می‌کند. این احتمالاً به این معنی نیست که او در این مورد دو بار نیزه را به سمت او پرتاب کرده است. این فقط پیش‌بینی یک حادثه پرتاب نیزه دیگر است که بعداً در داستان رخ خواهد داد.

بنابراین، داوود می‌تواند از نیزه جاخالی دهد. اما واضح است که شائول در اینجا بسیار بسیار آشفته است. و وقتی تحت کنترل این روح شیطانی قرار می‌گیرد، کارهایی انجام می‌دهد که از نظر داوود بسیار بسیار خطرناک هستند.

شاید از خود پرسید که چرا این روح شیطانی که از جانب خدا فرستاده شده، سعی در کشتن داوود دارد. اما خدا کنترل این وضعیت را در دست دارد. او می‌داند که وقتی شائول تحت تأثیر این روح شیطانی قرار گیرد، موفق نخواهد شد.

بنابراین، اینطور نیست که خدا دچار تناقض شده باشد و سعی داشته باشد داوود را از طریق روح شیطانی بکشد. و بعد سائول، من فکر می‌کنم کاری که خدا انجام می‌دهد این است که سعی دارد به همه نشان دهد که سائول یک ...

مورد نارضایتی و قضاوت او قرار گرفته است. و او به شیوه‌ای بسیار دمدمی مزاج و قاتلانه رفتار می‌کند.

و بنابراین، فکر می‌کنم این فقط یک نشانه برای همه است که نشان می‌دهد شائول مورد لطف خدا قرار نگرفته است. او توسط خدا کنترل نمی‌شود. او علیه کسی است که خدا به او انرژی می‌دهد.

بنابراین، فکر می‌کنم خدا اینجا از داوود محافظت می‌کند. شائول ترسیده است. زیرا در آیه ۱۲، خداوند با داوود بود.

اما او از شائول جدا شده بود. بنابراین، آن جمله‌ی اصلی موضوعی وجود دارد که در اول سموئیل، فصل ۱۸ می‌بینیم. هنگام خواندن کتاب مقدس، جستجوی این نوع جملات مهم است.

در چندین درس خود، به آیاتی اشاره کرده‌ایم که به نوعی مضمون اصلی داستان را در بر می‌گیرند. در فصل ۱۷، جایی که داوود گفت، خداوند پیروزی را به ارمغان خواهد آورد. درست همانطور که یوناتان قبلاً گفته بود.

این موضوع اصلی این فصل خواهد بود. بنابراین، به دنبال این نوع جملات باشید. و ۱۸.۱۲ یکی از آنهاست.

از آنجا که خداوند با داوود بود و از شائول جدا شده بود. و کاری که نویسنده قرار است در این فصل‌ها انجام دهد، برخی استدلال کرده‌اند که این بخش از سموئیل عذرخواهی برای داوود است. این بدان معنا نیست که داوود کار اشتباهی انجام داده و ما به خاطر آن عذرخواهی می‌کنیم.

این دفاعی از داوود است. کلمه عذرخواهی چیزی شبیه به دفاعیات مسیحی است که در آن از ایمان دفاع می‌کنیم. بنابراین، این عذرخواهی برای داوود است به این معنا که نشان می‌دهد شائول واقعاً توسط خداوند طرد شده است.

و هیچ آینده‌ای برای خاندان شائول از نظر پادشاهی در اسرائیل وجود ندارد. داوود برگزیده است. و فصل به فصل، این تضاد بسط داده خواهد شد.

احتمالاً به یاد دارید که بعداً، به ویژه بنیامینی‌ها، داوود را به تلاش برای نابودی خاندان شائول متهم خواهند کرد. و برخی از بنیامینی‌ها هنوز در تلاشند تا امید به وجود سلسله شائول را زنده نگه دارند. بنابراین، نویسنده، در متن اصلی، این امر برای اسرائیل بسیار مهم بوده است که بداند پادشاه منتخب چه کسی بوده است.

نویسنده در فصل‌های متوالی برتری داوود را نشان می‌دهد. این دفاعیه‌ای برای داوود است. این دفاعیه‌ای از داوود به عنوان برگزیده‌ی خداوند است.

و حتی وقتی داوود در ادامه‌ی کتاب شکست می‌خورد، وقتی مرتکب گناهان وحشتناک، زنا و قتل می‌شود، به عنوان پادشاه اسرائیل حفظ می‌شود. با این حال، خدا او را کنار نمی‌گذارد و

او را همانطور که شائول را رد کرد، رد کنید. زیرا خدا با داوود عهدی بسته است که در دوم سموئیل ۷ درباره آن می‌خوانیم. بنابراین، این عذرخواهی داوود از اینجا آغاز می‌شود.

و شما آن را در عباراتی مانند این می‌بینید. خداوند با داوود بود اما از شائول روی برگردانده بود. بنابراین، داوود را روانه می‌کند و فرماندهی هزار مرد را به او می‌سپارد.

او سربازان را رهبری می‌کند. هر کاری که داوود انجام می‌دهد موفقیت‌آمیز است. ما دوباره می‌خوانیم، زیرا در آیه ۱۴ خداوند با او بود.

و شائول روز به روز بیشتر می‌ترسد. این مرد آنقدر موفق است که محبوبیتش رو به افزایش است. آیه ۱۶، اتمام اسرائیل و یهودا داوود را دوست داشتند زیرا او آنها را در لشکرکشی‌هایشان رهبری می‌کرد.

و بنابراین در اینجا ما یکی از کاربردهای عشق را داریم که در آن تمرکز بیشتر بر وفاداری است. این بدان معنا نیست که آنها لزوماً سائول را رد می‌کنند، اما خود را مجذوب داوود می‌بینند و می‌خواهند از او پیروی کنند. او یک رهبر است.

و به جور وفاداری اونجا داره شکل میگیره. خب، شائول، این یکی از تلاش‌های اون برای از پا درآوردن داووده. بعضی وقتا خیلی رک و راست میگه، فقط به نیزه بهش پرتاب میکنه.

بعضی وقت‌ها، کمی زیرکانه‌تر، او تصمیم می‌گیرد دختر بزرگترش مرَب را به داوود بدهد. در واقع، او قول داده بود که این کار را با کسی که جالوت را کشته بود، انجام دهد.

اما ظاهراً او به آن عمل نکرده بود. اما حالا به نظر می‌رسد که چنین می‌کند. او مرَب را پیشنهاد می‌دهد، نه به عنوان پاداشی برای کاری که داوود در گذشته انجام داده بود، بلکه می‌گوید: «او را به ازدواج تو درمی‌آورم، فقط شجاعانه به من خدمت کن و در نبردهای خداوند بجنگ.»

تو می‌توانی دختر مرا داشته باشی، اما باید به جنگیدن در نبردهای خداوند ادامه دهی. و شائول با خود فکر می‌کند، من دستم را علیه او بلند نمی‌کنم. لازم نیست او را با نیزه بکشم.

بگذارید فلسطینی‌ها این کار را بکنند. اما به ما و داوود دقیقاً گفته نشده که او چه فکری می‌کند، اما او می‌گوید، من که هستم؟ و خانواده یا قبیله من چیست که باید داماد پادشاه شوم؟ نه، نه، نه. بنابراین، او پیشنهاد را رد می‌کند.

شاید پرتاب نیزه به سمت شما کمی شما را مشکوک کند. اما به هر دلیلی، داوود حداقل این بار اول این پیشنهاد را رد می‌کند. بنابراین، در نهایت، شائول دخترش میراب را به ازدواج شخص دیگری درمی‌آورد.

اما سائول دختر دیگری به نام میکال یا مایکل دارد و او عاشق دیوید است. و من فکر می‌کنم عشق در اینجا معنای رمانتیکی دارد. و سائول از این موضوع مطلع می‌شود.

و بنابراین، او با خودش فکر می‌کند، بیا دوباره امتحان کنیم. من او را به او می‌دهم، و شاید او بتواند دامی برای او باشد تا دست فلسطینیان علیه او باشد. و بنابراین، شائول به داوود می‌گوید، تو فرصت دوباره‌ای داری که داماد من شوی.

و شائول همچنین به خدمتکارانش می‌گوید که روی او کار کنند. به او آب و تاب بدهید، روی او کار کنید. خصوصی با داوود صحبت کنید و بگویید، گوش کنید، پادشاه از شما خوشش می‌آید.

و همه خدمتکارانش تو را دوست دارند. تو خیلی محبوبی. همه می‌خواهند تو در کنارشان باشی.

همه تو را در دربار سلطنتی می‌خواهند. داماد پادشاه شو. و این سخنان را برای داوود تکرار کردند.

و داوود گفت، فکر می‌کنی داماد پادشاه شدن مسئله‌ی کوچکی است؟ من فقط یک مرد فقیر و گمنام هستم. مطمئن نیستم داوود اینجا چه هدفی دارد. شاید او دارد کم ترک برمی‌دارد.

و شاید این فقط به جورایی نشون میده که من از پس هزینه‌هاش برنمیام. قراره یه مهریه ای باشه که باید برای به دست آوردن دختر پادشاه بپردازم. و من فقط یه آدم فقیرم.

مرد.

بنابراین شاید یک اشاره ظریف وجود داشته باشد، اما اگر قیمت مناسب باشد، ممکن است بتوانیم این کار را انجام دهیم. و خادمان شائول می‌روند و آنچه داوود گفته را به او می‌گویند. و شائول می‌گوید، خب، به داوود بگو، این مهریه‌ای است که من می‌خواهم.

این چیزی که می‌تونی به دست بیاری. ۱۰۰۰ پست ختنه‌گاه فلسطینی. از دشمنانمون انتقام بگیر.

و بنابراین، شائول امیدوار است، قبل از اینکه داوود بتواند ۱۰۰۰ فلسطینی را بکشد، یکی از آنها او را دستگیر کند. به عبارت دیگر، او در تلاش برای انجام این کار خواهد مرد. و بنابراین، این نقشه اوست.

لازم نیست او را بکشم. من فلسطینی‌ها را وادار می‌کنم این کار را انجام دهند. و خب، خب، این عالی است.

ما می‌گوییم ۱۰۰۰ پست ختنه‌گاه فلسطینی به عنوان شیربها. و در جریان انجام این کار، احتمال مرگ داوود وجود دارد. هیچ جنگجوی به این خوبی نیست.

بنابراین، ملازمان به داوود می‌گویند. و جالب است که در این مرحله چه اتفاقی می‌افتد. در آیه ۲۶.

و برخی از نویسندگان اشاره کرده‌اند که این اولین بار در داستان است که ما از افکار داوود مطلع می‌شویم. او از اینکه داماد پادشاه شده بود خوشحال بود. بنابراین انگار داوود فکر می‌کند، می‌دانید، داماد پادشاه شدن می‌تواند چیز خوبی باشد.

جالب است که او نمی‌گوید از اینکه شوهر مایکل باشد خوشحال خواهد شد. تمرکز روی او و عشقش یا چیزی شبیه به آن نیست. حتی نمی‌گوید داماد ساول است.

نوشته شده داماد پادشاه. و بنابراین، این نمونه دیگری از ابهامی است که پیرامون داوود وجود دارد. شاید او شروع به تغییر جهت از صرفاً خدمتگزار وفادار خداوند به دربار سلطنتی کرده است، جایی که مکانی جذاب است.

یه جذاییتی اونجا وجود داره. می‌دونی، داماد پادشاه شدن و راه پیدا کردن به دربار سلطنتی خیلی خوب میشه. من برای پادشاه شدن انتخاب شدم.

شاید این قدم خوبی باشد که خدا بتواند از آن برای رساندن من به تخت سلطنت استفاده کند. بنابراین، قبل از اینکه زمان تعیین شده سپری شود، داوود افرادش را با خود بیرون برد، و حدس بزنید چه کرد؟ او فقط ۱۰۰ فلسطینی را نکشت. او ۲۰۰ فلسطینی را کشت، و پوست ختنه‌گاه آنها را برگرداند.

بنابراین آنها تعداد کامل را در مقابل پادشاه می‌شمارند، و این باید برای شائول بسیار وحشتناک بوده باشد زیرا او متوجه می‌شود که این مرد فقط ۱۰۰ نفر را نیاورده، بلکه ۲۰۰ نفر را آورده است. و شائول، همانطور که قول داده بود، دخترش میکائیل را به داوود می‌دهد. و سپس آیه ۲۸، دوباره اینجاست.

وقتی شائول فهمید که خداوند با داوود است و دخترش میکائیل داوود را دوست دارد، شائول حتی بیشتر ترسید. و تا آخر عمرش دشمن او باقی ماند. شائول، در این برهه، داوود را به عنوان یک دشمن می‌بیند و قرار است با او نیز به همین شکل رفتار کند.

اما خداوند در تمام این ماجرا با داوود است. و مهم نیست که شائول چه تلاشی می‌کند، حمله مستقیم با نیزه، یا حتی حيله‌گری بیشتر، یا تلاش برای وادار کردن فلسطینی‌ها به کشتن داوود، خداوند از داوود محافظت می‌کند. او به او توانایی جاخالی دادن از نیزه را می‌دهد.

و به او این توانایی را می‌دهد که این فلسطینی‌ها را که دشمنان قسم‌خورده‌ی اسرائیل هستند، شکست دهد و آنها را به زیر بکشد و مهریه را پس بگیرد. بنابراین، شائول بیشتر و بیشتر وسواس پیدا می‌کند که داوود را از میدان به در کند. و این ما را به فصل ۱۹ می‌رساند.

و دوباره، در فصل‌های ۱۹ و ۲۰، من این را نه زندگی داوود می‌نامم. و جزئیات زیادی در اینجا وجود دارد، بنابراین من فقط می‌خواهم تلاش‌های شائول برای کشتن دوباره داوود را خلاصه کنم. آن‌هایی که قبلاً دیده‌ایم، و سپس آن‌هایی که قرار است در فصل ۱۹ نیز ببینیم.

او در فصل ۱۸ نیزه‌ای به سمت داوود پرتاب کرد. او سعی کرد داوود را در معرض خطر قرار دهد، ابتدا با پیشنهاد دخترش میراو در ازای خدمت سربازی، و سپس دخترش میکائیل در ازای ۱۰۰ پوست ختنه‌گاه فلسطینیان. و این الگو قرار است در فصل ۱۹ نیز ادامه یابد.

درست در ابتدای آیه، اشائول قصد دارد به یوناتان دستور دهد تا داوود را بکشد. به آیه نگاه کنید. شائول به پسرش یوناتان و تمام ملازمانش گفت که داوود را بکشند. اما یوناتان این کار را نخواهد کرد.

او دوباره در فصل ۱۹، آیه ۱۰، انیزه‌ای به سمت داوود پرتاب خواهد کرد. او به نوجه‌هایش دستور می‌دهد داوود را دستگیر کنند، واقعاً به خانه داوود بروند و او را دستگیر کنند و برای اعدام به کاخ سلطنتی برگردانند. سه بار سربازانی را به رانه می‌فرستد.

داوود بالاخره می‌ترسد و به رانه، جایی که سموئیل است، فرار می‌کند. و شائول قصد دارد سه دسته سرباز جداگانه برای دستگیری داوود بفرستد. و سپس خودش می‌آورد و سعی می‌کند داوود را دستگیر کند.

و سپس در فصل ۲۰، یک بار دیگر، او به جانانان می‌گوید که باید او را بکشد. اگر داوود را نکشد، هرگز پادشاه نخواهی شد. بنابراین، بارها و بارها در این فصل‌ها، شائول سعی می‌کند داوود را از میدان به در کند.

اما بیابید کمی بیشتر به جزئیات این موضوع بپردازیم. در ابتدای فصل ۱۹، شائول به یوناتان و تمام ملازمان می‌گوید که داوود را بکشند. اما، البته، یوناتان داوود را دوست دارد و به او هشدار می‌دهد.

خب، اتفاقاً، این خیلی خوب با عذرخواهی برای داوود جور درمی‌آید. بهش فکر کنید. این تقابل شائول و داوود است.

پادشاه منتخب کیست؟ حتی پسر شائول، یوناتان، طرف داوود است. این خود گویای همه چیز است، زیرا دلایل زیادی وجود دارد که چرا یوناتان باید طرف شائول باشد. او می‌تواند پادشاه آینده باشد.

اما نه، او می‌داند که خدا چه می‌کند. و بنابراین، همین واقعیت که یوناتان طرف داوود است و به او هشدار می‌دهد، بخش مهمی از این عذرخواهی است که برای داوود در حال شکل‌گیری است. و بنابراین، او به داوود هشدار می‌دهد و به او اطمینان می‌دهد که طرف اوست.

و در آیه ۴، ما گفته شده است که یوناتان نزد پدرش، شائول، از داوود به نیکی یاد کرد. و در واقع به پدرش می‌گوید، تو کار اشتباهی می‌کنی. تو با تلاش برای کشتن او، کار اشتباهی می‌کنی.

اعمال داوود به نفع شما بوده است. او جان خود را در دستان خود گرفت و آن فلسطینی را کشت. و خداوند پیروزی بزرگی برای تمام اسرائیل به ارمغان آورد.

تو آن را دیدی، و در آن زمان خوشحال بودی. چرا باید بخواهی به مرد بی‌گناهی مثل داوود بدی کنی و بی‌دلیل او را بکشی؟ و جالب است که شائول چگونه پاسخ می‌دهد. و او در طول این بخش از کتاب مدام به این موضوع می‌پردازد.

او به حرف یوناتان گوش می‌دهد و سپس سوگند یاد می‌کند. به حیات خداوند قسم که داوود کشته نخواهد شد. خب، او از این حرف خود برمی‌گردد.

او قرار است در ادامه‌ی این فصل‌ها، حرف‌های دیگری از این قبیل بزند. و شائول در این مورد غیرقابل پیش‌بینی است. بنابراین، یوناتان با داوود تماس می‌گیرد و ماجرا را برایش تعریف می‌کند.

او او را نزد شائول می‌آورد و به نظر می‌رسد همه چیز خوب پیش می‌رود. جنگ آغاز می‌شود. داوود می‌رود و با فلسطینیان می‌جنگد.

او آنها را سرکوب می‌کند. فلسطینیان فرار می‌کنند. داوود هنوز در این نبردها پیروز می‌شود.

اما ناگهان اتفاق جالبی می‌افتد. یوناتان مداخله می‌کند. او شائول و داوود را دوباره به هم می‌رساند.

او پدرش را آرام کرده است. شائول حتی قسم خورده است که داوود نخواهد مرد. اما سپس خداوند وارد عمل می‌شود.

یک روح پلید، ۱۹.۹ یک روح پلید از جانب خداوند بر شائول آمد، در حالی که او در خانه‌اش نشسته بود و نیزه‌ای در دست داشت. داوود دروغ می‌گوید. و یک بار دیگر، شائول سعی می‌کند داوود را به دیوار بچسباند، و داوود از او می‌گریزد.

این دومین موردی است که به نوعی به عنوان مقدمه‌ای در فصل ۱۸ به آن اشاره شده است. زمانی که در مورد حادثه پرتاب نیزه در آن زمان می‌خوانیم. و بنابراین، می‌بینید چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ انگار خداوند نمی‌خواهد اجازه دهد صلح بین شائول و داوود ادامه یابد. خداوند می‌خواهد به همه نشان دهد که نمی‌توان به شائول اعتماد کرد.

شائول شرور است. و احتمالاً شائول، با اینکه موافقت کرده بود به داوود آسیبی نرساند، در اعماق وجودش هنوز حسادت می‌کند. و همانطور که خداوند با فرعون در داستان بلایا کرد، شائول واقعی را اینجا به سطح می‌آورد.

اما به هر دلیلی، خداوند اجازه نمی‌دهد که این صلح بین شائول و داوود ادامه یابد. این روح شیطانی که از جانب خداوند می‌آید، شائول را تحریک می‌کند. او دوباره سعی می‌کند داوود را بکشد.

اما داوود فرار می‌کند. اما شائول تسلیم نمی‌شود. او افرادی را می‌فرستد تا خانه داوود را زیر نظر داشته باشند و صبح او را بکشند.

میکائیل، همسر داوود، دختر شائول، می‌فهمد که اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد، و به داوود هشدار می‌دهد. او می‌گوید که باید فرار کنی. و باید امشب این کار را بکنی.

فردا خیلی دیر است. آنها تو را خواهند کشت. بنابراین، مایکل، دیوید را از پنجره به پایین پرتاب کرد و او فرار کرد. و او فرار کرد.

مایکل می‌خواهد برای دیوید کمی وقت بخرد. و بنابراین، او یک الگو می‌گیرد. جالب است که او یک الگو دارد.

او یک ترافیم دارد که احتمالاً نوعی بت خانگی است. برخی افراد احساس می‌کنند که شاید این مجسمه نمایانگر یکی از اجداد، نوعی پرستش اجداد باشد. در هر صورت، او یکی از این بت‌های خانگی را دارد، درست مانند لابان که در زمان یعقوب داشت.

راشل یکی از اینها را داشت. و این بت، البته، یک پیکره است، ظاهراً پیکره‌ای از نوع انسان. و بنابراین، او آن را در رختخواب، پوشیده، قرار می‌دهد.

او مقداری موی بز برمی‌دارد و آن را روی سر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، او بت را شبیه داوود می‌کند. این فریب است.

و بنابراین، شائول افرازش را برای دستگیری داوود می‌فرستد، و میکائیل می‌گوید، خب، او بیمار است. منظور این است که او در رختخواب است. و بنابراین، افرازش تأخیر می‌کنند.

آنها می‌گویند، خب، او بیمار است. ما نمی‌توانیم او را از بستر بیماری‌اش بیرون بکشیم. بنابراین، شائول افراد را برمی‌گرداند و می‌گوید، او را درست در بسترش پیش من بیاورید.

برام مهم نیست که مریض باشه. ما می‌ریم که بکشیمش. اما وقتی مردها می‌آیند داخل، متوجه می‌شوند که آنجا یک بت هست.

ما فریب خورده‌ایم. این یک تاکتیک تأخیری است. و سپس شائول به میکائیل می‌گوید، چرا مرا فریب دادی؟ و دشمن مرا فراری دادی.

توجه کنید که شائول چگونه این را درک می‌کند. دشمن من را بفرست تا فرار کند. حالا، مایکل باید ردپای او را اینجا ببوشاند، بنابراین او دروغ می‌گوید.

ضمناً، ما در یکی از درس‌های قبلی‌مان در رابطه با فصل ۱۶ مورد فریب صحبت کردیم. این یکی از آن قسمت‌هایی است که باید از خودتان بپرسید، آیا این فریب مشروع است یا نه؟ من فکر می‌کنم که مشروع است. او سعی می‌کند با توجه به این واقعیت که طرف داوود بوده، از خودش محافظت کند.

و بنابراین، او می‌گوید، خب، او گفت، بگذار من فرار کنم. چرا باید تو را بکشم؟ به عبارت دیگر، او مرا تهدید کرد. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که دیوید این کار را کرده باشد.

مایکل کسی بود که همه این اتفاقات را آغاز کرد و دیوید را تشویق به رفتن کرد. بنابراین، فکر می‌کنم مایکل اینجا فقط ناامید است. پدرش او را به فریبکاری متهم کرده است.

پدرش غیرقابل پیش‌بینی است. او از کاری که پدرش ممکن است با او بکند می‌ترسد. و بنابراین، او فقط می‌گوید، او مرا مجبور به این کار کرد.

او مرا مجبور به این کار کرد. بنابراین، این فریب است. و شما باید بفهمید که در این مورد چگونه می‌خواهید آن را ارزیابی کنید.

شاید فقط یک چیز خنثی باشد. او این کار را کرد. شاید نویسنده سعی ندارد بگوید خوب یا بد بوده است.

بنابراین، داوود فرار می‌کند، و به جایی می‌رود که من هم می‌رفتم. او نزد سموئیل می‌رود. او نزد سموئیل نبی در رامه می‌رود.

و او هر آنچه را که اتفاق افتاده بود برایش تعریف کرد. و بنابراین، سموئیل به داوود اجازه داد تا آنجا پیش او بماند. خب، شائول خبر را دریافت کرد.

اینجا خیلی خیلی نزدیکه، چند مایل دورتر. خیلی نزدیکه. و بنابراین اساساً سائول تصمیم می‌گیره که بریم و دیوید رو برگردونیم.

ببینید چقدر پافشاری می‌کند. بنابراین گروهی از سربازان را می‌فرستد. و همین‌طور که نزدیک می‌شوند، انبیایی هستند که نبوت می‌کنند.

و روح خدا بر مردان شائول نازل می‌شود و آنها شروع به نبوت می‌کنند. پس ببینید که خداوند چگونه در اینجا مداخله می‌کند. او از طریق روح خود سربازان را به پیامبران تبدیل می‌کند.

شائول در این مورد گفته است. او مردان بیشتری را می‌فرستد و آنها نیز نبوت می‌کنند. این یکی از آن سازه‌های قاب‌بندی شده‌ای است که گاهی اوقات در داستان‌های عهد عتیق می‌بینیم.

یه جورایی مثل سه تا بزغاله‌ی بدخلاق یا سه تا خوک کوچولو می‌مونه. سکناس‌های پنبه‌بندی شده دارن. بعضی وقتا تو جوک‌ها می‌بینیمشون.

خام، کشیش و واعظ وارد اتاقی می‌شوند و در ادامه چیزهایی می‌گویند. این به آن معنا نیست که داستان واقعی نیست. گاهی اوقات در زندگی واقعی، اتفاقاتی می‌افتد که

توالی‌ها

و این اتفاقی است که اینجا می‌افتد. گروه دوم نبوت می‌کنند. شائول گروه سوم را می‌فرستد و آنها نبوت می‌کنند.

بالاخره می‌گویید، خودم می‌روم. و بنابراین به رامه می‌روم و می‌پرسد، سموئیل و داوود کجا هستند؟ وقتی شائول نزدیک می‌شود، به او می‌گویند، حدس بزن چه شده؟ روح خدا بر او نازل می‌شود و او در حالی که نبوت می‌کند، راه می‌رود، لباس‌هایش را درمی‌آورد و تمام آن روز و شب برهنه آنجا دراز می‌کشد. و مردم حتی می‌گویند، آیا شائول هم جزو انبیاست؟ این باید زنگ خطری باشد.

این اتفاق یک بار دیگر به عنوان نشانه‌ای برای شائول رخ داد. این سومین مرحله از آن نشانه درست در همان ابتدا بود، زمانی که او به عنوان پادشاه انتخاب شد، و سموئیل نشانه‌هایی به او داد تا ثابت کند که خدا واقعاً در این ماجرا حضور دارد و او تو را برگزیده است. و سومین مرحله از آن نشانه این بود که

اینکه شائول با برخی از انبیا ملاقات خواهد کرد، و روح بر او نازل خواهد شد و او را توانمند خواهد ساخت.

قصد سموئیل این بود که شائول یک اقدام نظامی علیه فلسطینیان آغاز کند. بنابراین، در آن مورد، این یک چیز مثبت بود. خداوند کنترل خود را بر شائول و توانایی خود را در استفاده از شائول به عنوان ابزار خود و به عنوان نجات دهنده اسرائیل نشان می‌داد.

در این مورد خاص، شرایط تغییر کرده است. او روح خود را بر شائول می‌فرستد و او را به یک پیامبر تبدیل می‌کند تا از پادشاه جدید، داوود، محافظت کند. و بنابراین، شائول در حضور سموئیل حضور دارد.

این موضوع کمی مشکل ایجاد می‌کند، زیرا پیش از این به ما گفته شده بود که سموئیل دیگر هرگز شائول را ندید. اما او اینجاست. شائول در حضور اوست.

و محققان سعی کرده‌اند بفهمند که چگونه می‌توانیم این متون را با هم هماهنگ کنیم؟ من فکر می‌کنم متن قبلی در مورد این صحبت می‌کند که سموئیل هرگز با شائول وارد هیچ کاری نشد و هرگز او را برای صحبت با خود فرا نخواند. به عبارت دیگر، این رابطه تمام شده بود. از نظر سموئیل، رابطه رسمی پیامبر-پادشاه به پایان رسیده بود.

این کمی متفاوت است. شائول تصمیم می‌گیرد برای نجات داوود به آنجا بیاید، و خداوند بر شائول نازل می‌شود و از داوود محافظت می‌کند. و این یک رویارویی رسمی بین این دو نیست که به ابتکار سموئیل انجام شده باشد.

و بنابراین، من فکر می‌کنم این بهترین توضیح برای تناقض ظاهری بین آن بخش‌ها است. شائول پافشاری می‌کند. در فصل 20، داوود از نابوت در راه فرار می‌کند و به نزد یوناتان می‌رود.

او می‌داند که جانانان طرف اوست، و می‌گوید: «من چه کار کرده‌ام؟ جرم من چیست؟» من چه ظلمی به پدرت کرده‌ام که او می‌خواهد مرا بکشد؟ فکر می‌کنم یوناتان در ابتدا متقاعد نشده بود که این موضوع حقیقت دارد. او از برخی اتفاقات بی‌اطلاع است. اما یوناتان موافقت می‌کند که به نوعی جاسوس داوود در دربار سلطنتی باشد.

و یوناتان سعی خواهد کرد بفهمد که آیا شائول واقعاً مصمم به کشتن داوود است یا خیر. بنابراین، داوود و یوناتان سیستمی را در اینجا راه‌اندازی می‌کنند که در آن یوناتان پدرش را آزمایش می‌کند. و وقتی داوود برای غذا حضور ندارد، او فقط می‌خواهد ببیند پدرش چه واکنشی نشان می‌دهد.

و او قول می‌دهد که به داوود اطلاع دهد که چه اتفاقی قرار است بیفتد. در این میان، یوناتان و داوود به نوعی وفاداری خود را به یکدیگر تأیید می‌کنند. و بنابراین،

یوناتان در آیه ۱۲ به داوود می‌گوید: «به خداوند، خدای اسرائیل، سوگند یاد می‌کنم که پس‌فردا، همین موقع، پدرم را خواهم شناخت.»

اگر او نسبت به تو نظر مساعدی دارد، آیا تو را خبر نمی‌دهم و به تو خبر نمی‌دهم؟ اما اگر پدرم فصد آسیب رساندن به تو را دارد، باشد که خداوند با یوناتان، هر چقدر هم که سخت باشد، برخورد کند. اگر به این امر وفادار نماند، خود را نفرین می‌کند. اگر من به تو خبر ندهم و تو را به سلامت روانه نکنم، باشد که خداوند با تو باشد، همانطور که با پدرم بوده است.

اما تا زنده‌ام، مانند مهربانی خداوند، به من لطف و مهربانی بی‌دریغ نشان بده تا کشته نشوم. و هرگز محبت خود را از خانواده‌ام قطع نکن، حتی پس از آنکه خداوند تمام دشمنان داوود را از روی زمین منقطع کرده باشد.

جانانان می‌داند سرنوشت داوود چیست. و او اساساً وفاداری خود را به داوود تأیید می‌کند و همین را از داوود می‌خواهد. و می‌گوید، لطفاً در آینده نگران خانواده‌ام باش.

وقتی خداوند تمام دشمنان را نابود کرد، خانواده‌ی مرا دشمن ندان. و بنابراین، در آیه ۱۶، یوناتان با خاندان داوود عهد بست و گفت: «خداوند دشمنان داوود را بازخواست کند.» و یوناتان از روی عشق به داوود، سوگند خود را دوباره تأیید کرد، زیرا او را مانند خودش دوست می‌داشت.

بنابراین، یوناتان دوباره نقش دشمن را بازی می‌کند، شائول سعی دارد داوود را بکشد. یوناتان به او وفادار است. این گواه قطعی است که خداوند طرف داوود است.

حتی یوناتان هم با قلب و روحش با اوست. و بنابراین، یوناتان سیستمی را ابداع می‌کند که به وسیله آن به داوود علامت می‌دهد. یوناتان قرار است بیرون برود و با تیر و کمانش تمرین تیراندازی کند.

و او قرار است یک خدمتکار را با خودش به آنجا ببرد. و می‌گوید من سه تیر به پهلو پرتاب می‌کنم، انگار که به هدف می‌زنم. و بعد یک پسر را می‌فرستم و می‌گویم، برو تیرها را پیدا کن.

اگر به او بگویم، الان در آیه ۲۱ هستیم، بین، تیرها از این طرف تو هستند، آنها را اینجا بیاور. بعد بیا چون به حیات خداوند قسم که تو در امان هستی. هیچ خطری وجود ندارد.

اما اگر به پسر بگویم، بین، تیرها از آن طرف تو هستند، پس باید بروی زیرا خداوند تو را فرستاده است. و در مورد موضوعی که من و تو بحث کردیم، به یاد داشته باش که خداوند شاهد بین من و تو است. بنابراین، آنها این علامت را نصب می‌کنند.

خلاصه کلام اینکه، یوناتان متوجه می‌شود که شائول واقعاً مصمم به کشتن داوود است. یک روز داوود پیدایش نمی‌شود و به نظر نمی‌رسد شائول هم به این موضوع فکر کند.

اما وقتی روز دوم هم نیامد، جانانان گفت، خب، دیوید رفته پیش خانواده‌اش.

و خشم شائول در آیه ۳۰ شعله‌ور می‌شود. او از یوناتان خشمگین می‌شود. و می‌گوید، ای پسر زن منحرف و سرکش.

او به پسر خودش توهین می‌کند. آیا نمی‌دانم که تو با پسر یسی طرف شده‌ای و این باعث ننگ خودت و ننگ مادری شده که تو را به دنیا آورده است؟ تا زمانی که پسر یسی روی این زمین زنده باشد، نه تو و نه سلطنت تو پایدار نخواهد ماند.

حالا کسی را بفرست تا او را پیش من بیاورد، چون او باید بمیرد. فکر می‌کنم شائول هم همین فکر را می‌کند که یوناتان با طرز فکر من همسو خواهد شد. او هرگز پادشاه نخواهد شد.

مطمئناً او می‌خواهد پادشاه شود. تا زمانی که داوود زنده است، او هرگز پادشاه نخواهد شد. اما همانطور که می‌دانیم، یوناتان اینطور فکر نمی‌کند.

چرا باید او را کشت؟ یوناتان از پدرش پرسید که او چه کرده است. اما شائول نیزه‌ای برمی‌دارد و برای دومین بار در داستان سعی می‌کند یوناتان را بکشد. او دو بار سعی کرده بود داوود را با نیزه بکشد.

او اینجا سعی می‌کند با نیزه جانانان را بکشد. قبلاً کجا سعی کرده بود او را بکشد؟ آن سوگند احمقانه، یادت هست؟ اینکه جانانان ناخواسته آن را نقض کرده بود. و یادت هست که شائول آماده بود جانانان را به خاطر شکستن آن سوگند اعدام کند.

اما سربازان مداخله کردند و یوناتان را نجات دادند. بنابراین در اینجا شائول سعی دارد پسر خودش را بکشد. یوناتان با خشم شدید از جا بلند می‌شود.

و او از رفتار شرم‌آور پدرش با داوود غمگین بود. او برای دوستش داوود خجالت می‌کشد که پدرش سعی می‌کند او را بکشد. بنابراین، یوناتان همانطور که قرار گذاشته بودند به میدان می‌رود.

و او تیرها را خیلی دورتر پرتاب می‌کند. حالا برداشتی که قبلاً داشتیم این بود که وقتی داوود در خفا است، همه اینها را تماشا می‌کند. وقتی می‌شنود که جانانان می‌گویند تیرها آن طرف هستند، می‌فهمد که این یک علامت است و پرواز می‌کند.

اما این روش کار نیست. آنها باید برای آخرین بار یکدیگر را در آغوش بگیرند. آنها خیلی به هم نزدیک هستند.

و پس از رفتن پسر، داوود از سمت جنوبی سنگ برخاست و سه بار در مقابل یوناتان تعظیم کرد و رو به زمین نهاد. آیه ۴۱.

سپس یکدیگر را بوسیدند و با هم گریه کردند.

اما داوود بیشتر از همه گریه کرد. و یوناتان به داوود می‌گوید: «به سلامت برو. زیرا ما به نام خداوند با یکدیگر پیمان دوستی بسته‌ایم.»

گفت: «خداوند تا ابد بین من و تو و بین نسل تو و نسل من شاهد است.» آنگاه داوود رفت و یوناتان به شهر بازگشت.

ما آنجا متوقف خواهیم شد.

اما آنچه در این فصلها می‌بینیم این است که آیا خداوند، با مشیت الهی یا مداخله مستقیم، قادر به محافظت از بندگان برگزیده‌اش در برابر کسانی است که به دنبال نابودی آنها هستند. و او از بین همه مردم، از دیدگاه شائول، یوناتان، پادشاه آینده، را به عنوان چهره‌ای کلیدی در محافظت از داوود به کار می‌گیرد. و برای اینکه کمی بیشتر این موضوع را باز کنیم، می‌بینیم که خداوند بندگان برگزیده‌اش را از مشکلات و خطر مصون نمی‌دارد.

او داوود را به پادشاهی برگزیده است. داوود حتماً از خود می‌پرسد، وای، اگر وقتی خداوند تو را انتخاب می‌کند چنین اتفاقی می‌افتد، من در این مورد مطمئن نیستم. اما خداوند بندگان برگزیده‌اش را از مشکلات و خطرات مصون نمی‌دارد، اما در نهایت از آنها محافظت می‌کند.

و تعهد به نقشه خدا و بنده برگزیده‌اش مستلزم انکار نفس است و گاهی اوقات فرد را در معرض خطر قرار می‌دهد. و این را در یوناتان می‌بینیم. یوناتان خود را به بنده برگزیده خداوند، داوود، متعهد کرده است.

و اینجا نوعی انکار نفس وجود دارد که وارد عمل می‌شود. و او جان خودش را به خطر می‌اندازد. پدرش نیزه‌ای به سمت او پرتاب کرد.

و بنابراین، او الگوی خوبی برای ماست تا به بنده برگزیده، با حرف بزرگ، S، داوود جدید، داوود ایده‌آل، خداوند عیسی مسیح وفادار باشیم. داستان را در فصل ۲۱ در درس بعدی ادامه خواهیم داد.

این دکتر باب پیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه، ۱۲ اول سموئیل، ۱۸ خداوند با داوود بود. اول سموئیل ۱۹ و ۲۰، زندگی داوود است.